



دوفصلنامه کویش‌شناسی و فرهنگ عامه



درفش پیروزان

از یادگار زریران تا گزارش دقیقی و فردوسی

آرش اکبری مفاخر^۱

اطلاعات مقاله

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۳۰
(صص ۹-۳۷)

درفش پیروزان، اصطلاحی است ناشناخته که تنها دو بار در متن پهلوی یادگار زریران آمده است. این اصطلاح، در دست‌نویس‌ها و چاپ‌های یادگار زریران دگرنوشتی ندارد و پهلوی‌شناسان در ترجمه‌ها و پژوهش‌های خود همان «پیروزان» *[pɪlwc'n] /pērōzān/* را آورده یا آن را به «پیروز» و «پیروزی» ترجمه کرده‌اند. در این مقاله، پس از بررسی دست‌نویس‌ها و چاپ‌های یادگار زریران و نقد و بررسی نظرات پهلوی‌دانان با طرح چهار فرض‌انتساب، جنس، نقش و رنگ درفش و بررسی ساختار واژگانی، *pērōzān* در ساختار دستوری «پیروزه» */pērōzag/* (= سنگ قیمتی کبودرنگ) و به معنای «بنفش» به شمار آمده است. بررسی گزارش دقیقی از یادگار زریران که «درفش بنفش» را همسان با «درفش پیروزان» به کار برده، تأییدی بر معنای بنفش پیروزان و بیانگر نامی دیگر برای درفش کاویان است. کاربرد «درفش بنفش» به جای «درفش کاویان» در اشعار فردوسی و نیز حماسه‌های گورانی ساختار و معنای «پیروزان» را تأیید می‌کند.

واژه‌های کلیدی:

یادگار زریران، درفش پیروزان، پیروزه، درفش بنفش، گرامی‌کرد، درفش کاویان.

^۱ دکتری تخصصی. مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

مقدمه

در یادگار زریران دو بار از درفشی به نام «پیروزان» [pylwc'n] / pērōzān/ یاد شده است: پس از آنکه زریر به دست بیدرفش کشته می‌شود، پسرش بستور به کین‌خواهی وی به جنگ بیدرفش می‌رود. بیدرفش زوبینی به سوی بستور پرتاب می‌کند که بستور آن را با دست خویش می‌گیرد. روان زریر بانگ برمی‌آورد که این زوبین را بر زمین انداز و از تیردان خویش تیری بردار و پاسخ این نابکار را بده. بستور زوبین را رها کرده، تیری از تیردان خویش بر سینۀ بیدرفش می‌زند. تیر از پشت وی به درآمده و او بر زمین می‌افتد. بستور به پیکر بی‌جان پدر می‌رسد و بر روان او درود می‌فرستد، موزه سپید مرواریدنشان و جامۀ زربفت پدر را برمی‌دارد؛ بر باره‌اش می‌نشیند و افسار بارۀ خود را به دست می‌گیرد. آنگاه اسب می‌تازد و دشمن می‌کشد تا به جایی می‌رسد که:

Garāmig-kard, Ĵāmāsp-pus, drafš ī pērōzān pad dandān dārēd ud pad dō
dast kārzār kunēd.

گرامی کرد، پسر جاماسپ، درفش پیروزان به دندان دارد و با دو دست کارزار کند (بند ۱۰۶).
گرامی کرد و آن سپاه بزرگ با دیدن بستور بر زریر می‌گریند و دلیل آمدن بستور را می‌پرسند؛ زیرا به عقیده آنان انگشتان بستور بر تیر چیره نیستند و وی توان دفاع از خود را ندارد. اگر دشمنان برسند و او را چون زریر بکشند، خواهند گفت که ما سپهبد ایران، زریر و بستور، پسرش را کشتیم. پس از این سخنان، بستور در جمله‌ای دعایی خطاب به گرامی کرد می‌گوید:
pad pērōzīh dārāy tō Garāmig-kard, Ĵāmāsp-pus, ēd drafš ī pērōzān!
به پیروزی داری، تو گرامی کرد، پسر جاماسپ، این درفش پیروزان را! (بند ۱۰۹).

متن پهلوی یادگار زریران در دست‌نویس MK آمده که از روی نسخه‌ای کهن به تاریخ ۳۲۴ یزدگردی (۹۵۶ م) کتابت شده است که تاریخ پایان‌نوشت آن ۶۹۱ یزدگردی (۱۳۲۲ م) است. رونوشتی از این دست‌نویس به دست جمشید جاماسپ در سال ۱۱۳۶ یزدگردی (۱۷۶۷ م) به نشان JJ تهیه شده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۶۸، ۳۲۸-۳۲۹). جاماسپ آسانا^۱ براساس دو نسخهٔ بالا متن یادگار زریران را تصحیح و در سال ۱۸۹۷ م آن را چاپ کرده است. در دو نسخهٔ مورد استفادهٔ جاماسپ آسانا واژهٔ [pylwc'n] آمده و وی نیز در تصحیح خود واژهٔ [pylwc'n] را بدون نسخه بدلی برای کاربرد هر دو مورد آن آورده است (1897-1913:15, ll. 3, 12). نیبرگ^۲ در سال ۱۹۲۸ م و سپس در سال ۱۹۶۴ م که متن پهلوی یادگار زریران را براساس چاپ جاماسپ آسانا رونویسی کرده نیز همان [pylwc'n] را آورده و تصحیح یا تغییری در آن نداده است

¹ Jamasp-Asanah

² Nyberg

(1964-1974: I /29, II. 8, 16). منشی‌زاده^۱ نیز در سال ۱۹۸۱ م متن پهلوی را براساس چاپ‌های جاماسپ آسانا و نیبرگ رونویسی کرده و همان [pylwc'n] را آورده‌است (1981: 26, II. 8, 15).

۱. پیشینه پژوهش

یادگار زیریران از متن‌های مهم و مورد توجه پژوهشگران زبان‌های ایران باستان بوده‌است و پهلوی‌دانانی چند، آن را به زبان‌های مختلف ترجمه و تفسیر و تحلیل کرده‌اند. آوانگاری و ترجمه واژه [pylwc'n] در این ترجمه‌ها و پژوهش‌ها بر پایه نظم زمانی به شکل زیر است:

گیگر^۲ (1890: 68-69, 79) آن را به صورت /pērōjân/ آوانگاری و به «پیروز»^۳ ترجمه کرده‌است.

مدی^۴ (1899: 47)، بدون آوانگاری، آن را به «پیروز»^۵ ترجمه کرده‌است.

پالیارو^۶ (1925: 593-594) آن را به صورت /pērōzân/ آوانگاری و به «پیروز»^۷ ترجمه کرده‌است.

نیبرگ (1928 و نیز 1964) آن را به صورت /pērōzân/ آوانگاری و صورت جمع /pērōz/ به شمار آورده‌است (1964-1974: I /166, II /160).

بنونسیت^۸ (1932: 287-288) آن را به صورت /pērōzân/ آوانگاری و به «پیروز»^۹ ترجمه کرده‌است.

ملک‌الشعرا بهار (۱۳۱۴ ش / ۱۹۳۶ م) در ترجمه فارسی، «فیروزان و پیروزان» آورده و در زیرنویس به این نکته اشاره کرده که پیروزان در شعر دقیقی «فروزنده» شده‌است (۱۳۷۹: ۱۱۸، ۱۲۰).

صفا (۱۳۲۲ ش / ۱۹۴۴ م) براساس چاپ بنونسیت، در ترجمه فارسی، «پیروزان» آورده و معنی آن را در زیرنویس «پیروزی» نوشته‌است (۱۳۸۴: ۱۳۱).

¹ Monchi-Zadeh

² Geiger

³ Siegreiche Banner

⁴ Modi

⁵ Victorious Banner.

⁶ Pagliaro

⁷ Vittoriosa Bandiera

⁸ Benveniste

⁹ Drapeau Victorieux

معین (۱۳۲۶: ۳۶۴) (۱۹۴۸م) بدون آوانگاری آن را به «پیروزی» ترجمه کرده‌است. منشی‌زاده (1981: 38) آن را به صورت /pērōzān/ آوانگاری و به «پیروز»^۱ ترجمه کرده‌است.

مهرداد بهار (۱۳۶۲ش / ۱۹۸۳ م) بدون آوانگاری آن را به «پیروزی» ترجمه کرده‌است (۱۳۷۵: ۲۷۲).

راشد محصل (۱۳۶۷ش / ۱۹۸۸م) در ترجمه فارسی، «پیروزان» آورده و آن را «پیروزی» معنی کرده‌است (۱۳۹۴: ۲۵۷، ۲۳۷).

عریان (۱۳۷۱: ۶۱، ۲۱۷) (۱۹۹۲م)، ماهیار نوایی (۱۳۷۴: ۷۴-۷۵، ۱۸۴) (۱۹۹۵ م)، غیبی (۱۳۷۵: ۱۵۲-۱۵۱، ۱۵۹) (۱۹۹۶م) و اکبرزاده (۱۳۷۹: ۱۴۱) (۲۰۰۰م) آن را به صورت /pērōzān/ آوانگاری و در ترجمه، همان «پیروزان» را آورده‌اند.

رضی (۱۳۸۰: ۵۰/۱) (۲۰۰۱م) براساس چاپ صفا، پیروزان را به «پیروزی» ترجمه کرده‌است.

آموزگار (۱۳۹۲: ۳۹) (۲۰۱۳م)، بدون آوانگاری آن را به «پیروزی» ترجمه کرده‌است. منصورى (۱۴۰۰ ش / ۲۰۲۱م) آن را به صورت /pērōzān/ آوانگاری و در ترجمه فارسی، «پیروزان» را آورده و بار دیگر آن را به «پیروزی» ترجمه کرده‌است (۱۴۰۰ الف: ۷۸؛ ۱۴۰۰ ب: ۲۸۶/۴).

نظر پهلوی‌شناسان را می‌توان به ۳ دسته کلی تقسیم کرد: ۱) گروهی همان واژه پهلوی «پیروزان» را در ترجمه خود آورده‌اند. ۲) شماری پیروزان را به «پیروز» ترجمه کرده‌اند. ۳) برخی نیز پیروزان را به «پیروزی» ترجمه کرده‌اند.

۲. بحث و بررسی

با توجه به آنکه واژگان pērōz و pērōzīh در متن یادگار زریران (بند ۲۹۲، ۱۰۹) به کار رفته، طبیعتاً مقصود نویسنده از «پیروزان»، این دو واژه یا معنای آن‌ها نیست؛ زیرا ضرورتی نداشت که pērōzān را به طور مستقل آن هم در کنار pērōzīh (بند ۱۰۹)^۲ به کار ببرد، بلکه مقصود از

^۱ Siegreiche Banner

^۲ az man šavēh pērōz āvarēh / pat har razm pērōz bavēd.

از من شوی، پیروز آوری / به هر رزم و پارزم پیروز بوی (نک: ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۷۱، ۱۰۰؛ یاد ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۸).

^۳ نک: آغاز مقاله.

پیروزان اصطلاحی خاص بوده که برای نویسنده، خواننده و شنوندگان در زمان تألیف متن شناخته شده بوده است و موضوع این مقاله بازشناسی ساختار دستوری و معنایی واژه پیروزان است؛ از این رو درباره درفش پیروزان و چرایی نام گذاری آن به پیرو نام گذاری هر درفشی می توان ۴ احتمال و فرض را مطرح کرد:

(۱) **انتساب:** پیروزان ممکن است منسوب به فرد شناخته شده ای به نام پیروز باشد، چنان که در برخی روایات و نظریات، درفش کاویان منسوب به کاوه آهنگر یا خاندان کوی و کیانی است.^۱ با توجه به آنکه در یادگار زریران، مجموعه داستان های مربوط به دوران پادشاهی گشتاسپ در شاهنامه و متون پیش و پس از آن چون تاریخ طبری، تاریخ بلعمی و غرر السیر ظاهراً به فردی به نام پیروز اشاره نشده، این احتمال دور از ذهن و ناپذیرفتنی می نماید.

(۲) **جنس:** تاریخ نگاران در توصیف درفش کاویان به جنس آن از پوست پلنگ (طبری، ۱۳۸۷: ۴۵۴/۳؛ مسعودی، ۱۹۶۵: ۳۰۸/۲-۳۰۹، ۳۱۹)، شیر (طبری، ۱۳۸۷: ۱۹۶/۱-۱۹۷، ۱۳۷۵: ۱۳۸/۱)، خرس (خوارزمی، ۱۴۲۸: ۱۳۳؛ بیرونی، ۱۳۸۰: ۳۷۳، ۱۳۷۷: ۳۳۸) و بزغاله (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶: ۱۱۵۵/۵؛ مقدسی، بی تا: ۱۴۲/۳، ۱۳۷۶: ۵۰۲/۱) اشاره کرده اند. به پیرو همین احتمال برخی از اوستاشناسان «گاودرفش»^۲ یاد شده در اوستا (یسن ۱۰، بند ۱۴)^۳ را از پوست گاو دانسته اند (Darmesteter, 1892-93: 105, fn. 42). از آنجاکه پیروزان نام حیوان نیست، این احتمال به طور قطع رد می شود.

(۳) **نقش:** از کهن ترین روزگاران، درفش ها، دارای طرح، نقش و یا پیکره ای بوده اند که آن ها را به خاندانی خاص منسوب و از درفش های دیگر متمایز می کرده است؛ مثلاً درفش هخامنشیان نقش عقاب داشته است (Xenophon, 2006: I/10, 2009: VII/1/4).^۴ در گزارش های فردوسی از درفش شاهان و پهلوانان با نقش حیواناتی چون اژدها، ببر، پلنگ، پیل، همای و... یا اجسامی

^۱ فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۷۰/۱: ۲۳۹)

نک: کریستن سن، ۱۳۸۷: ۳۷ به بعد؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۸۲۹-۸۳۰.

^۲ نیز نک: طبری، ۱۳۷۵: ۴/۱۶۰۰؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۶۶۶، ۶۷۶.

^۳ Av. ga[āuš-drafsō-, Pl. [TWR' dlpš]: gāv-drafs.

^۴ نیز نک: متن کامل اوستائی و پهلوی یسنا، ۱۳۵۵: ۱/۲۱۹، س ۳-۴؛

Geldner, 1896: 1/ 52-53; Dhabhar, 1949: 73.

^۵ نیز برای ترجمه نک: گزنفون، ۱۳۸۴: ۸۵، ۱۳۵۰: ۱۹۳-۱۹۴.

چون خورشید، ماه و ستاره یاد شده است^۱ به پیرو همین، احتمالاً برخی از اوستاشناسان، «گاو درفش» را دارنده نقش و پیکر گاو دانسته‌اند (Bartholomae, 1961: 771-772, fn. 1;) (Wolff, 1910: 2/36, fn. 16). از آنجاکه پیروزان نام حیوانی اساطیری یا حقیقی یا نام شکلی خاص همانند ماه و خورشید نیست این احتمال نیز ناممکن است.

۴) رنگ: عام‌ترین ویژگی هر درفشی رنگ آن است. گاه یک درفش با رنگ زمینه و نقش آن شناخته می‌شود و گاه صرفاً با رنگ درفش؛ مثلاً درفش افراسیاب سیاه است و وی با همین درفش سیاه‌رنگ شناخته می‌شود^۲. در شاهنامه از درفش‌هایی با رنگ‌های سیاه، سرخ، زرد، بنفش، کبود و... نام برده شده است. از آنجاکه رنگ، عام‌ترین ویژگی هر درفشی است که بعدها به ویژگی خاص آن درفش تبدیل شده و صاحب آن درفش نیز با همان رنگ شناخته می‌شود؛ بنابراین در نگاه نخست و پذیرفته‌ترین احتمال، «پیروزان» می‌تواند اشاره به رنگ آن درفش باشد.

حال چند پرسش مطرح می‌شود: با توجه به اهمیت بسیار درفش پیروزان در یادگار زریران، آیا پیروزان می‌تواند اشاره به رنگی خاص باشد؟ آیا این رنگ می‌تواند نشانگر درفشی ویژه باشد؟ آیا با این درفش می‌توان فرد، گروه، خاندان یا حتی کشوری را بازشناسی کرد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها نخست به ساختار دستوری واژه «پیروزان» پرداخته می‌شود.

واژه «پیروزان»، /pērōzān/ از نگاه دستوری، از دو بخش «پیروز» /pērōz/ + «ان» /-ān/ تشکیل شده است که راهنمای ما به رنگ خاصی نیست، اما اگر از پسوندهای هم‌پوشان /-ag | āg/ که گاه در متون پهلوی به جای پسوند /-ān/ به کار می‌روند (برونو، ۱۳۷۶: ۹۶) استفاده کنیم^۳، پیروزان هم‌کاربرد و هم‌معنای pērōzag «فیروزه» (= سنگی کبودرنگ) است. پیروزه در خراسان به معنای «کبود» کاربرد داشته است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۲۸۴/۴).

^۱ فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۶۲ / ۵۵۵-۵۰۹ / ۱۹-۲۲ / ۲۸۰-۳۳۴، ۳۳۴-۳۴۰ / ۱۲۰-۱۳۶؛ نیز نک: ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۱۹۲-

۱۹۳؛ همچنین نک: خالقی، ۱۱۳۹۰ الف: ۸۳۷-۸۴۰؛ اکبری مفاخر، ۱۴۰۰: ۴۹۸-۴۹۰.

^۲ نک: دنباله مقاله.

^۳ برای کاربرد این پسوندها نک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۲۵-۳۲۶.

معنی	-āg -ag	-ān -an	ریشه / اسم / صفت
فاتح، پیروز ^۱	wānāg	wānān	wān
کوهه، کوهان ^۲	kōfag	*kōfān	kōf
هفتگانه، هفته	haftag	haftān	haft
نشیمگاه ^۴	nišēmag	*nišēman ^۳	nišēm

امروزه در زبان‌های ایران باختری (گورانی، کردی، لری و...) پسوندهای «-ه» و «-ان» به جای هم به کار رفته و می‌روند:

معنی	پسوند «-ه»	پسوند «-ان»	ریشه / اسم / صفت
بابا	باوه	باوان	باو
مادر	دایه	دایان	دای
نام مردانه «شجاع» ^۵	کاوه	کاوان	کاو

پیروزه به احتمال بسیار با واژه «پیروز» در پیوند است. هرچند ریشه‌شناسی هر دو واژه روشن نیست، اما به هر روی در ریشه‌شناسی عامیانه پیروزه سنگی است کبودرنگ که با خود «پیروزی» به همراه می‌آورد (Horn, 1893: 78; Nyberg, 1964-74: 2/ 160)؛ به همین دلیل در زبان عربی به حَجْرَالغلبه، حَجْرَالنصر، حَجْرَالظَفَر، حَجْرَالجاه و حَجْرَالعین ترجمه شده و این ریشه‌شناسی در گذر زمان کاربرد داشته‌است.

پیروزه به معنا و نماد «پیروزی» رایج بوده و در دوره ساسانی یا پیش از آن به فرهنگ و زبان عربی وارد شده و در صدر اسلام کاملاً شناخته شده بوده‌است: در روایتی آمده‌است که حضرت علی (ع) انگشتر پیروزه را برای «نصرت» (= پیروزی) در انگشت می‌کرد (ابن بابویه، ۱۳۶۲ الف: ۱ / ۱۹۹، ۱۳۶۲ ب: ۱ / ۲۸۹، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۵۷، ۱۳۶۲ پ: ۱ / ۵۲۳). امام موسی کاظم (ع) در حدیثی نام فارسی نگین انگشترش را «فیروزج» و نام عربی آن را «الظفر» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶ / ۴۷۲؛

¹ Boyce, 1977: 89

² Mackenzie, 1971: 51

^۳ این واژه در فارسی نشیمن و در کردی نشیمه‌ن /nišīman/ است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل نشیمن، شرفکندی، ۱۳۸۵: ۸۶۶).

⁴ Mackenzi, 1971: 60

^۵ شرفکندی، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۸، ۲۷۳، ۲۸۹، ۶۰۸؛ حسن دوست، ۱۳۹۵: ۱ / ۲۱۱۶، شم ۵۹۲، ۲ / ۱۲۶۲-۱۲۶۴، شم ۲۲۴۷، ۳۴۶-۳۴۷، شم ۳۸۵۱.

^۶ نک: معین، ۱۳۴۲: ۱ / ۴۳۹، یاد ۴؛ حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲ / ۷۷۲، شم ۱۳۱۶.

ابن بابویه، ۱۴۰۶: ۱۷۵)^۱ (= پیروزی) خوانده است.^۲ بیرونی به نقل از جابر بن حیان (م ۲۰۰ ق) نام‌های عربی فیروزه را «حَجْرَالغلبه، حَجْرَالجَاه و حَجْرَالعین» خوانده و معنی آن را «النصر» آورده است (۱۳۷۴: ۲۷۶).^۳ در برخی منابع نام دیگر آن «حَجْرَالظَفَر» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۳۷) و «حَجْرَالنصر» (ابن اکفانی، ۱۹۳۹: ۱۷۷) است. ابن ماسویه (م ۲۴۳ ق) نیز معدن فیروزه را نیشابور در خراسان معرفی کرده است (۱۳۸۸: ۷۱).

بحث این مقاله نه بر سر ریشه‌شناسی واژه پیروزان و پیروزه که بحث درباره معنای آن است. فرض نگارنده بر این است که درفش پیروزان اشاره به رنگ درفش دارد و با واژگانی که نشانگر رنگ سنگ پیروزه یعنی کبود، ازرق، آبی، لاجوردی، نیلی، نیلگون و بنفش هستند، در پیوند است. مهم‌ترین منبع برای بازشناسی معنای درفش پیروزان، متون اوستایی، پهلوی، عربی و فارسی در پیوند با یادگار زریران است.

پیشینه یادگار زریران به متنی اوستایی می‌رسد (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۶۸؛ Boyce, 1987: 128-129/III)، اما در اوستای موجود جز اشاره‌هایی به شخصیت‌های آن مطلب دیگری نیامده است. نام متن نشان می‌دهد که این حماسه پیرامون شخصیت زریر به وجود آمده است.^۴ شخصیت دیگر یادگار زریران، گشتاسپ است که در گاهان (یسن ۴۶، بند ۱۴) بارها از وی به نیکی یاد شده است. در یشت‌ها به سه کردار مهم گشتاسپ در پیوند با یادگار زریران اشاره شده است: در فروردین‌یشت (بند ۹۹-۱۰۰) به پذیرش دین زردشت از سوی وی و در زامیاد یشت (بند ۸۶-۸۷) و آبان‌یشت (بند ۱۰۸-۱۱۰) به پیروزی وی بر ارجاسپ خیون اشاره شده است. در ارت‌یشت (بند ۴۹-۵۲) گشتاسپ از آرت^۵ می‌خواهد تا وی را بر ارجاسپ خیون در میدان کارزار پیروز سازد و وی را برای رهایی دخترانش، همای و واریدکنان^۶ (= به‌آفرید)، از دست ارجاسپ و برگرداندن آنان به خانه یاری کند و ارت وی را کامیاب می‌سازد. در اوستا از گرامی‌کردن و درفش پیروزان نامی برده نشده است (Justi, 1963: 116).^۷

^۱ همچنین نک: کلینی، ۱۴۲۹: ۱۳/۹۰-۹۱؛ ابن بابویه، ۱۳۸۲: ۳۳۷.

^۲ برای معنای فیروزج به «الظفر»، نک: مسکویه الرازی، ۱۳۷۹: ۱۷۶/۶، ۱۳۷۶: ۱۸۳/۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴۸۹/۸، ۱۳۷۱: ۲۰۷/۳۰.

^۳ نیز نک: ابن‌الفقیه، ۱۴۱۶: ۳۱.

^۴ نک: یشت‌ها: فروردین‌یشت، بند ۱۰۱، آبان‌یشت، بند ۱۱۱-۱۱۲.

^۵ دختر اورمزد و سپندارمذ، ایزدبانوی توانگری و بخشش.

^۶ Vāriḍkanā.

^۷ اما از فرزند دیگر وی Hanhaurwa و نوه‌اش یاد شده است (فروردین‌یشت، بند ۱۰۴).

چکیده‌ای از داستان یادگار زریران در دینکرد چهارم (I/411/19-20= 4/14)، پنجم (II/642/20-643/22= 7/4/87-) و هفتم (I/436/8-17, 437/3-8= 5/2/11-12, 3/1) 90 آمده‌است. در بندهشن ایرانی (۱۳۵۵: ۸۰، ۲۱۴)^۱ و زند بهمن یسن (۱۳۸۵: ۱۲، ۱۹۵۷: 9) نیز به این نبردها اشاره شده‌است. داستان یادگار زریران طبیعتاً یکی از منابع مهم گردآوردگان خداینامه‌های دوران ساسانی بوده‌است. اگرچه از این خداینامه‌ها چیزی باقی نمانده، اما دو سرچشمه مهم در دوران پس از اسلام نشانگر گزارش خداینامه از داستان یادگار زریران است: نخست روایت طبری و دیگر روایت گردآوردگان شاهنامه/بومنصوری. روایت فشرده طبری (۸۲-۱۸۸۱: ۶۷۵-۶۸۱/۲، ۱۳۸۷: ۵۶۴/۱-۵۶۱، ۱۳۷۵: ۴۶۸/۲-۴۶۱) به گزارش‌های بلعمی (۳۸۰: ۴۶۱-۴۶۸)، مسعودی (۱۹۶۵: ۵۶۱/۱-۵۶۳، ۱۳۷۴: ۴۷۶/۲)، مسکویه رازی (۱۳۷۹: ۸۶-۹۰/۱، ۱۳۷۶: ۸۲-۸۵/۱)، ابن اثیر (۱۳۸۵: ۲۷۳/۱-۲۷۵، ۱۳۷۱: ۱۴۱/۲-۱۴۶) و نویسندۀ مجمل‌التواریخ و القاصص (۱۳۹۹: ۱۳۴-۱۳۵) رسیده‌است. در گزارش‌های بالا به گرامی‌کرد و به دندان گرفتن درفش پیروزان از سوی وی اشاره‌ای نشده‌است. روایت گردآوردگان شاهنامه/بومنصوری به دقیقی، فردوسی و ثعالبی^۲ رسیده‌است و روایتی گفتاری به زبان گورانی نیز از یادگار زریران به نام رزمنامه کنیزک در دست است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۷ ب: ۲۱-۱۲۹).

مهم‌ترین متن برای بازشناسی معنای درفش پیروزان، ترجمه فارسی دقیقی طوسی از متن یادگار زریران است که از شاهنامه/بومنصوری به روایتی از خداینامه‌ها می‌رسد. دقیقی صحنه هنرنمایی گرامی‌کرد در زمان به‌دندان گرفتن درفش را دو بار گزارش کرده‌است. از آنجاکه صحنه به دندان گرفتن درفش با برخی رویدادهای پیش و پس از آن در پیوند است، ضرورت دارد این صحنه در چهارچوب و ساختار داستان بررسی شود.

بار نخست، هنگامی است که جاماسپ رویدادهای نبرد را پیش‌گویی می‌کند. بنا بر پیش‌گویی جاماسپ اردشیر، پور شهریار، نخستین کسی است که به میدان می‌رود و پس از کشتن شماری از تورانیان کشته می‌شود. سپس شیدسپ به کین‌خواهی اردشیر به میدان می‌رود. او نیز به دست دشمن کشته و سر تاجدار وی برهنه می‌شود (کلاه/ تاج از سرش بر زمین می‌افتد). سپس گرامی، پور جاماسپ، رستم‌وار به میدان رفته، درفش فروزنده کاویان (= درفش بنفش و درفش فریدون)

^۱ نیز نک: ۱۳۸۰: ۷۲، ۱۴۰، ۱۵-۱۷، ۳۳: 9، 35، 33، 15-17، Bundahišn, 2005.

^۲ البته ممکن است ثعالبی به یک ترجمه عربی از یادگار زریران نیز آشنایی داشته بوده است که ما امروز نمی‌شناسیم (خالقی، ۱۳۸۹: ۱۰ (۲) / ۲۵۱) و یا اینکه منبع ثعالبی دست‌کم در محدوده داستان زیر شاهنامه/بومنصوری نبوده است (غیبی، ۱۳۹۰: ۵۹).

را که بر زمین افتاده برمی‌گیرد. گرامی در حالی که درفش کاویان را به دندان و در یک دست کلاه دارد، با دست دیگر شمشیر می‌زند و دشمنان را می‌کشد تا اینکه با تیری کشته می‌شود. آنگاه بستور به میدان رفته و با پیروزی باز می‌گردد. پس از وی، نیودار به میدان می‌رود و کشته می‌شود. سپس زریر سوار بر اسبی سمند با جوشنی زرین بر تن به میدان می‌رود و بسیاری از تورانیان را می‌کشد. بیدرفش در حالی که درفش بنفش بر سر نیزه دارد، کمین کرده، با زوبینی زریر را می‌کشد و باره و زین وی را با خود می‌برد. بیدرفش که چون گرگ بر ایرانیان می‌تازد، با شمشیر اسفندیار کشته می‌شود و سرانجام ارجاسپ از دست اسفندیار می‌گریزد.

بار دوم هنگامی است که ایرانیان و تورانیان در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و دقیقی به توصیف رویدادها و صحنه‌های نبرد می‌پردازد: با نزدیک شدن ارجاسپ و سپاه وی به ایرانیان، گشتاسپ درفشی به زریر سپرده و او را به فرماندهی یک دست سپاه برمی‌گزیند. فرماندهی دست دیگر را نیز به گرامی می‌سپارد. از آن سو ارجاسپ بیدرفش را با کوس مهین و درفش رنگین به میدان می‌فرستد. نبرد بین دو سپاه آغاز می‌گردد. اردشیر به میدان می‌رود و کشته می‌شود. پس از وی شیروارمزد و شیدسپ، پس از کشتن شماری از سواران دشمن، کشته می‌شوند تا اینکه گرامی به میدان می‌رود. نامخواست که تاب نبرد با گرامی را ندارد، می‌گریزد. دو سپاه با یکدیگر رویارو می‌شوند تا اینکه درفش فروزنده کاویان (= درفش نبیل و درفش فریدون) از دست ایرانیان بر زمین می‌افتد. گرامی از اسب پیاده شده و درفش را برمی‌دارد. تورانیان او را محاصره کرده و یک دست او را قطع می‌کنند. گرامی درفش را به دندان می‌گیرد و با یک دست گرز می‌زند تا اینکه کشته می‌شود. پس از آن، بستور به میدان می‌رود و پیروز باز می‌گردد، اما نیودار پس از کشتن ۶۰ مرد کشته می‌شود.

با گذشت دو هفته از نبرد، زریر به میدان می‌رود و بسیاری از سپاهیان ارجاسپ را می‌کشد تا اینکه بیدرفش در گوشه‌ای پنهان شده و از پشت به زریر حمله می‌کند. زریر از اسب فرومی‌افتد. بیدرفش از اسب به زیر آمده، سلاح زریر را از تنش جدا می‌کند و همراه با اسب، کمر بند، درفش و افسر او به نزد ارجاسپ می‌برد. بستور سوار بر اسب به میدان می‌تازد تا بر سر پیکر بی‌جان پدر می‌رسد. بستور به کین خواهی پدر بیدرفش را که دارنده درفش جمشید است، به نبرد فرامی‌خواند. بیدرفش در حالی که درفش بنفش در دست دارد، به نبرد بستور می‌آید. اسفندیار از نبرد بستور و بیدرفش آگاه شده، به نبرد بیدرفش می‌آید و او را می‌کشد. آنگاه از اسب به زیر آمده، سلاح زریر را از تن بیدرفش بیرون می‌کشد؛ سرش را از نیمه تن جدا می‌کند و باره و درفش زریر و سر بیدرفش را برای گشتاسپ می‌برد. سرانجام ایرانیان پیروز می‌شوند و ارجاسپ می‌گریزد.

برای بازشناسی نقش و جایگاه درفش پیروزان، در گزارش دقیقی، گزارش وی در دو بخش مورد واکاوی قرار می‌گیرد؛ در بخش نخست، نقش گرامی و به دندان گرفتن درفش و در بخش دوم بازتاب و جایگاه درفش یادشده در ادامه داستان بررسی می‌شود. هدف از این بررسی یافتن ساختار واژگانی و نزدیک‌ترین واژه به درفش پیروزان است. دقیقی، نخست، در ۳ بیت پیش‌گویی جاماسپ را توصیف می‌کند و سپس در شرح رویدادهای میدان نبرد همین صحنه را در ۸ بیت شرح می‌دهد. وی برای توصیف درفش از اصطلاحاتی استفاده کرده که گاه در دست‌نویس‌های دیگر گشتگی یافته‌اند. در هیچ‌کدام از این اصطلاحات - چه اصلی و چه دگرنوشت - اصطلاح «درفش پیروزان» ذکر شده در یادگار زیریران نیامده است؛ اما پرسش اینجاست که کدامیک از آن‌ها می‌تواند ترجمه‌ای از واژه پیروزان باشد؟

شماره بیت	پیش‌گویی	رویداد	شماره بیت
۳۵۷	درفش فروزنده کاویان بیفگنده باشند ایرانیان	بیفتاد از دست ایرانیان درفش فروزنده کاویان	۵۲۳
دگرنوشت	_____	_____	
		گرامی بدید آن درفش نیل که افگنده بودند از پشت پیل فرود آمد و برگرفت ز خاک بیفشاند ازو خاک و بسترد پاک چو او را بدیدند گردان چین که آن نیزه نامدار گزین از آن خاک برداشت و بسترد و برد به گردش گرفتند مردان گرد ز هرسو به گردش همی تاختند به شمشیر دستش بینداختند	
دگرنوشت		بنفش؛ بنیل؛ بیل؛ نه‌بیل؛ چو نیل؛ سیل؛ بزرگ	
۳۵۸	گرامی بگیرد به دندان درفش به دندان بدارد درفش بنفش		
دگرنوشت	_____	_____	

۳۵۹	به یک دست شمشیر و دیگر کلاه به دندان درفش فریدون شاه	درفش فریدون به دندان گرفت همی زد به یک دست گرز، ای شگفت! سرانجام کارش بکشتند زار بر آن گرم خاکش فگندند خوار	۵۲۹
دگرنوشت	فروزنده؛ بنفش ^۱	درفشان ^۲	

درفش فروزنده کاویان در دست‌نویس‌های پانزده‌گانه تصحیح خالقی مطلق^۳ و همچنین دست‌نویس‌های بررسی‌شده از سوی نگارنده، دگرنوشتی ندارد. درفش بنفش در بخش پیش‌گویی دگرنوشتی ندارد. در بخش رویداد، دقیقی، صفت نبیل (دست‌نویس کراچی ۷۵۲ق) را برای توصیف درفش فروزنده کاویان آورده‌است. نبیل (= بزرگ) واژه‌ای عربی است که پیش از دقیقی در اشعار رودکی نیز به کار رفته‌است.^۴ این واژه، در سراسر شاهنامه، فقط ۳ بار در اشعار دقیقی آمده (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۹۹/۱۲۳/۵، ۹۷۸/۱۶۸) و فردوسی از آن استفاده نکرده‌است (Wolff, 1965: 803). این واژه را می‌توان در شمار واژگان ثقیل عربی به شمار آورد که ممکن است در متن اصلی پهلوی یادگار زیریران یا خداینامه به صورت هزوارش به کار رفته و مستقیم یا غیرمستقیم از طریق منابع واسطه‌ای به اشعار دقیقی راه یافته باشد. دقیقی به درستی از واژه نبیل برای توصیف درفش کاویانی استفاده کرده‌است؛ در دست‌نویس‌های (لندن ۸۹۱ق، توپقاپوسرای ۹۰۳ق، لنینگراد ۷۳۳ق، قاهره ۷۹۶ق، لندن ۸۴۱ق، توپقاپوسرای ۷۷۲ق) و دست‌نویس‌های (لیدن ۸۴۰ق، پاریس ۸۴۸ق) که به ترتیب، بیل (حرف یکم نقطه ندارد و حرف دوم ب است) و نه‌بیل آمده، تأییدکننده صورت نبیل است.

همچنین، گزارش‌های تاریخ‌نگاران پس از اسلام - به عربی و فارسی - از توصیف درفش کاویان با صفت «بزرگ» تأییدی دیگر بر این کاربرد است. بلاذری (۱۸۶۶: ۲۵۵، ۳۰۲)، طبری

^۱ فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۱۱۰/۳۵۷-۳۵۹. یاد ۱۰-۱۵.

^۲ همان، ۱۳۸۶: ۵/۱۲۵/۵۲۳-۵۳۰. یاد ۵-۲۵.

^۳ دست‌نویس فلورانس ۶۱۴ق با پادشاهی کیخسرو به پایان می‌رسد و از پادشاهی لهراسپ به جز خطبه آن تا پایان شاهنامه را ندارد.

^۴ باز به هنگام داد و عدل بر خلق نیست به گیتی چنو نبیل و مسلمان

(۱۳۷۳: ۱۰۲/۴۲۴)

^۵ نسخه بدل‌ها: کاویانی‌درفش، درفش کاویان، الزرفشکایبان، ۱۴۰۷: ۳۵۷، ۴۲۴، ۱۳۴۶: ۳۶۴، ۴۲۷.

۱۳۸۷: ۱/۱۹۸، ۵۱۱، ۵۶۳-۵۶۲)؛^۱ بلعمی در ترجمه تاریخ طبری (۱۳۸۰: ۴۲۶، ۱۳۷۸: ۴۴۰/۱)، مسکویه رازی (۱۳۷۹: ۵۶/۱، ۷۸، ۸۸-۸۹، ۳۱۱، ۳۴۶)؛^۲ ابن اثیر (۱۳۸۵: ۷۵/۱، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲/۴۳۸، ۴۸۳)؛^۳ ابن حمدون (۱۹۹۶: ۷۸/۲)، نویری (۱۴۲۳: ۱۴۷/۱۵) و ابن خلدون (بی تا: ۲/۵۳۵، ۱۳۶۳: ۵۱۹/۱) از عنوان‌های «رایة العظمی»، «علم الاکبر»، «علم الاعظم» و «علم بزرگ» برای درفش کاویان استفاده کرده‌اند. همچنین طبری در ماجرای اسفندیار که برای بازگرداندن درفش کاویان و خواهرانش به توران می‌رود، بدون نام‌بردن از درفش کاویان، از «علم الاعظم» (۱۳۸۷: ۱/۵۶۳، ۱۳۷۵: ۲/۴۸۰) به عنوان نام خاص برای درفش کاویان استفاده کرده‌است. بلعمی و مسکویه رازی نیز به ترتیب «علم بزرگ» (۱۳۸۰: ۴۶۶) و «علم الاکبر» (۱۳۷۹: ۱/۸۹) را به طور خاص برای درفش کاویان آورده‌اند. کاتب دست‌نویس ۸۹۵ق پاریس (برگ a ۲۱۴ الف، سطر ۲۴) به درستی این نکته را دریافته و نبیل را به «بزرگ» معنی و ساده کرده‌است:

گرامی چو دید آن درفش بزرگ بتازید مانند شیری سترگ
اما کاتبان دیگر که متوجه معنا و کاربرد ویژه «نبیل» برای درفش کاویان نشده‌اند، با توجه به درفش بنفش در بخش پیش‌گویی، آن را ساده یا جایگزین کرده‌اند. در این راستا، دست‌نویس لندن ۶۷۵ق همان درفش بنفش را برای قرینه‌سازی با بخش پیش‌گویی آورده‌است. در حالی که درفش نبیل قرینه درفش بنفش نیست، بلکه توصیف و توضیح درفش فروزنده کاویان در بیت قبل است:

گرامی بدید آن درفش بنفش که افگنده بودند گردان درفش
برخی از کاتبان (دست‌نویس‌های توپقاپوسرای ۷۳۳ق، قاهره ۷۴۱ق، برلین ۸۹۴ق، سعدلو سده ۸ق، حاشیه ظفرنامه ۸۰۷ق، بایسنقری ۸۳۳ق) این واژه را به گونه «نبیل» نقطه‌گذاری کرده‌اند که اشاره به رنگ نیلی و نیلگون است. واژه بنیل ساختاری همانند بزر (= زرین)^۴ دارد و بیانگر رنگ موصوف یا در واقع همان درفش بنفش است. در دست‌نویس (نورعثمانیه ۸۴۴ق) و

^۱ نیز نک: ۱۳۷۵: ۱/۱۴۰، ۴۲۸، ۴۷۹، ۱۷۸/۲، ۷۳۰.

^۲ نیز نک: ۱۳۷۶: ۱/۵۹، ۷۵، ۸۴-۸۵، ۲۷۷، ۳۱۱.

^۳ نیز نک: ۱۳۷۱: ۱/۲۶۷، ۳/۸۲، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۹۵/۸، ۲۷۰.

^۴ نگر تا چه مایه ستام بزر همان ترگ زرین و زرین‌ستام

که در بزمگه برنهادم به سر به گنجور گفت آن ستام بزر

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۵۱، ۸۸/۳، ۱۵۸/۳)

دست‌نویس (توپقاپوسرای ۷۷۲ق) که به ترتیب نیل (حرف یکم نقطه ندارد و حرف دوم ن است) و نبل (حرف یکم و سوم نقطه ندارد و حرف دوم ن است) آمده، تأییدکننده صورت بنیل است. برخی دیگر از کاتبان (دست‌نویس‌های سن‌ژوزف سده ۷-۸ ق، پاریس ۸۴۴ ق، لنینگراد ۸۴۹ ق) بنیل را به «چو نیل» ساده کرده‌اند که هیچ ابهامی در آن نیست. در دست‌نویس‌هایی (واتیکان ۸۴۸ ق، آکسفورد ۸۵۲ ق) که نیل (حرف یکم و دوم نقطه ندارد) آمده می‌تواند بنیل یا بنیل باشد. در بیت سوم بخش پیش‌گویی در برخی دست‌نویس‌ها از اصطلاحات تکراری در دو بیت قبلی یعنی درفش فروزنده (لندن ۸۹۱ ق، برلین ۸۹۴ ق) و درفش بنفش (سن‌ژوزف سده ۷-۸ ق، پاریس ۸۴۴ ق) استفاده شده است، اما در بخش رویداد، به جای درفش فریدون، ترکیب ترجیحی درفش درفشان^۱ (دست‌نویس‌های توپقاپوسرای ۷۳۱ ق، کراچی ۷۵۲ ق، لندن ۸۹۱ ق، توپقاپوسرای ۹۰۳ ق، لیدن ۸۴۰ ق، لندن ۸۴۱ ق، آکسفورد ۸۵۲ ق، برلین ۸۹۴ ق، حاشیه ظفرنامه ۸۰۷ ق، نورعثمانیه ۸۴۴ ق، پاریس ۸۴۸ ق، پاریس ۸۹۵ ق)، آمده که بیانگر ویژگی بزرگ‌ترین درفش ایرانیان یعنی درفش کاویانی است.

با توجه به کاربرد اصطلاحاتی که برای توصیف درفش پیروزان یادگار زریران از سوی دقیقی به کار رفته، کاملاً روشن است که دقیقی یا منبع وی درفش پیروزان را که ساختی دیگر از واژه پیروزه (= سنگ قیمتی کبودرنگ) و بیانگر رنگ درفش است (قس: گنبد پیروزه، طاق پیروزه، خیمه پیروزه) در نهایت دقت و درستی به بنفش ترجمه کرده است. مقصود از درفش پیروزان در یادگار زریران و درفش بنفش در شاهنامه همان درفش شاهی؛ یعنی درفش فروزنده کاویان، درفش فریدون، درفش نیل و در دگرنوشت‌ها، درفش درفشان است.^۲

در رزمنامه کنیزک که روایتی گورانی از یادگار زریران است، درفش کاویانی با رنگ ازرقی (= بنفش) توصیف شده که بازتابی از رنگ پیروزه در یادگار زریران و بنفش در اشعار دقیقی است:

^۱ فردوسی در برخی موارد برای توصیف درفش کاویانی از اضافه ترجیحی درفشان‌درفش و درفش درفشان بهره برده و به روشنی مقصود خود را از کاربرد آن به معنی درفش بزرگ یا بزرگ‌ترین درفش ایرانیان که همان درفش کاویانی است، بیان کرده است:

- چه با گونه‌گونه درفشان‌درفش جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
... درفش فریدون چو آمد پدید سپاه منوچهر صف برکشید

(همان، ۱۳۸۶: ۱/۱۵۵، ۱۰۴۳، ۱۰۵۰)

^۲ ثعالبی (۱۹۶۳: ۲۷۲، ۱۳۷۲: ۱۷۰) و بنداری (۱۹۷۰: ۳۲۸، ۱۳۸۲: ۲۹۹) در گزارش‌های خود اصطلاح درفش بنفش را نیاورده و تنها به درفش کاویان اشاره کرده‌اند.

شاه فرما کیشان، کاویانی درفش سرخ ازرقی، پلنگی به نقش
 šâh farmâ ki:šân, Kâweyâni:-derafš / so:rx-e azraqi:, palaŋ-e: ba naqš
 شاه فرمود: درفش کاویانی - سرخ ازرقی و پیکرپلنگ - را کشیدند.
 در حماسه گورانی جنگنامه رستم و زنون (۱۴۰۰: بیت ۱۲۹۳، ۱۹۱۸، ۲۲۳۹، ۲۴۲۱) نیز
 درفش کاویانی با زمینه رنگ ازرقی، بنفش و آبی توصیف شده است:

ایرانی سپاه، کاویانی درفش یکسر کفت نه خاک، ازرقی بنفش
 E:râni-sepâh, Kâweyâni-derafš / yak-sar kaft na xâk, azraqi banafš
 سپاه ایران و درفش کاویانی - کبود و بنفش - یکسر بر خاک افتادند.

درفشان نه دور، کاویانی درفش زرد پلنگی، ازرقی بنفش
 derafš-ân na da:wr, Kâweyâni-derafš / zard-e palaŋ-i, azraqi banafš
 درفش‌ها گرداگرد درفش کاویانی - زرد پیکرپلنگ، کبود و بنفش - را در بر گرفته بودند.

ناگاه دیار دا، طوس زرین کفش درفش آبی، ازرقی به بنفش
 nâ-gâh deyâr dâ, Tu:s-e zaře:n-kafš / derafš-e âbi, azraqi banafš
 ناگهان طوس زرینه کفش با درفش آبی و کبود و بنفش نمایان شد.

ژو طرف کیشان، کاویانی درفش سرخ پلنگی، ازرقی به بنفش
 ža:w taraf kišâ-n, Kâweyâni-derafš / so:rx-e palaŋ-i, azraqi banafš
 از آن سو درفش کاویانی - سرخ پیکرپلنگ، کبود و بنفش - را کشیدند.^۱

در ۳ بیت پیش‌گویی، این نکته، مبهم به نظر می‌رسد که چرا گرامی، کلاهی را در دست و
 درفش کاویانی را به دندان گرفته است؟ به نظر می‌رسد، این کلاه، همان است که از سر شیدسپ
 بر زمین افتاده و گرامی آن را برگردانده است (قس: بازگرداندن تاج ریونیز از سوی بهرام گودرز):^۲
 سرانجام بختش کند خاکسار برهنه کندش آن سر نامدار
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵۲/۱۰۹/۵)

^۱ نیز نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۷ الف: ۱۶۷-۱۶۸، ۱۴۰۰: ۳۷۹، ۴۶۴.

^۲ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۸۹-۹۹/۱۰۲۹-۱۰۲۰۱.

ابهام دیگر در ساختار داستانی که در پیش‌گویی هم به آن اشاره نشده، سرنوشت درفش بنفش (= درفش کاویان) پس از کشته شدن گرامی است. آیا ایرانیان درفش بنفش را بازمی‌گردانند یا درفش به دست دشمن می‌افتد؟ کاتب دست‌نویس ۸۹۵ ق پاریس، برای رفع این نقص، ابیات زیر را — شاید بر پایه روایتی شنیداری — به متن افزوده و در آن به دو نکته اشاره کرده‌است: نخست آنکه، درفش گرامی را تورانیان با خود می‌برند. دوم آنکه، بستور با دیدن این ماجرا به میدان رفته و درفش را بازمی‌گرداند:

سرانجام کارش بکشتند زار درفش گرامی ببرند خوار
چو زانگونه بستور^۱ دید آن دلیر بغرید و تازید مانند شیر
درافتاد در لشکر چینیان ستد باز آن اختر کاویان

حال برای پاسخ به پرسش سرنوشت درفش بنفش، ادامه داستان بررسی می‌شود: هنگامی که زریر به میدان می‌رود، درفش بنفش در دست بیدرفش است؛ یعنی درفش بنفش پس از کشته شدن گرامی به دست بیدرفش افتاده و اکنون وی برای در هم کوبیدن روحیه ایرانیان با آن به میدان نبرد می‌آید:

بیاید یکی نام او بیدرفش سر نیزه دارد درفش بنفش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۱۱۲/۳۸۱)

بیدرفش پس از کشتن زریر، سلاح، اسب، کمر، درفش و افسر او را هم با خود می‌برد. از آنجاکه بودن درفش بنفش در دست بیدرفش مایه سرافکندگی ایرانیان است، بستور برای کین‌خواهی زریر و احتمالاً بازگرداندن درفش به میدان می‌رود. بستور بیدرفش را با عنوان بیدرفش «جمشیدی درفش» که اشاره به همان درفش بنفش است، به میدان فرامی‌خواند:

کجا باشد آن جادوی بیدرفش که او دارد آن جمشیدی درفش^۲

(همان، ۱۳۸۶: ۵/۱۴۱/۷۱۰)

بیدرفش با درفش بنفش به میدان بستور می‌آید، درحالی‌که بر باره خسروی زریر سوار است و جوشن پهلوی وی را پوشیده است. در هنگامه نبرد اسفندیار به یاری بستور رفته، بیدرفش را می‌کشد و سلاح، باره و درفش زریر را بازمی‌گرداند. در این گزارش اگرچه اسفندیار درفش زریر را بازمی‌گرداند، اما سرنوشت درفش بنفش مبهم می‌ماند. احتمالاً دلیل اینکه اسفندیار به درفش

^۱ متن: نستور

^۲ در اینجا برخی از کاتبان (دست‌نویس‌های قاهره ۷۴۱ ق، واتیکان ۸۴۸ ق) بدون توجه به جمشیدی درفش که اشاره به همان درفش بنفش است، آن را به «گرگ‌پیکر درفش» ساده کرده‌اند.

بنفش دست نمی‌یابد آن است که بیدرفش پیش از نبرد تن به تن درفش بنفش را به نیزه‌دار خود داده تا آن را دوباره به سپاه خیونان بازگرداند.

در راستای اسارت درفش بنفش و سرنوشت مبهم آن، در گزارش‌های تاریخ‌نگاران پس از اسلام گزارشی دیده می‌شود که احتمالاً روایتی دیگر از همین داستان است که در برخی خداینامه‌ها وجود داشته و موبدان برای برجسته کردن نقش اسفندیار آن را به نام وی گزارش کرده‌اند. بنا بر این گزارش‌ها که طبری (۸۲-۱۸۸۱: ۶۷۵/۲-۶۸۱)^۱، بلعمی (۱۳۸۰: ۴۶۱-۴۶۸)، مسعودی (۱۹۶۵: ۵۶۱/۱-۵۶۳، ۱۳۷۴: ۴۷۶/۲)، مسکویه رازی (۱۳۷۹: ۸۶/۱-۹۰، ۱۳۷۶: ۸۵-۸۲/۱) و ابن‌اثیر (۱۳۸۵: ۲۷۳/۱-۲۷۵، ۱۳۷۱: ۱۴۱/۲-۱۴۶) آن را نقل کرده‌اند: پس از گریختن ارجاسپ از دست اسفندیار، گشتاسپ در پی بدگمانی به اسفندیار وی را زندانی می‌کند و خود به سیستان می‌رود. در این هنگام ارجاسپ از نبودن گشتاسپ آگاه شده و به بلخ هجوم می‌آورد. ارجاسپ شهرها را ویران می‌کند، مردمان را سر بریده، لهراسپ و هیربدان را می‌کشد؛ آتشکده‌ها را نابود و گنج‌ها را تاراج می‌کند. وی پس از کشتن زن گشتاسپ، دو دختر گشتاسپ به نام‌های خمانی (= همای) و باذافره (= به‌آفرید) را همراه با درفش بزرگ ایرانیان یعنی درفش کابیان با خود به توران زمین می‌برد. اسفندیار به دستور گشتاسپ به توران زمین می‌رود تا درفش کابیان را بازگرداند. اسفندیار نخست درفش بزرگ را از ترکان بازپس می‌گیرد و آن را به نزد گشتاسپ بازمی‌گرداند. سپس به دستور گشتاسپ به ترکستان می‌رود و پس از طی راه‌های سخت و دشوار و کشتن ددان و سیمرغ، ارجاسپ را می‌کشد و خواهرانش را با خود به ایران بازمی‌گرداند. گویا کردار بازگرداندن درفش بنفش هم در اصل از آن بستور بوده‌است؛ زیرا بستور پس از کشته شدن گرامی که درفش بنفش را به دندان داشته، به میدان می‌رود و پیروز و شاد بازمی‌گردد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۳۲/۱۲۶/۵-۵۳۴). این پیروزی و شادی احتمالاً به دلیل بازگرداندن درفش بنفش است که روایت کاتب دست‌نویس ۹۸۵ ق پاریس نیز آن را تأیید می‌کند، اما این کردار نیز همانند دیگر کردارهای بستور از جمله کین‌خواهی پدر و کشتن بیدرفش در یادگار زیران در خداینامه‌ها و به پیرو آن در شاهنامه به اسفندیار رسیده‌است. اصولاً نقش اسفندیار در یادگار زیران بسیار کم‌رنگ بوده و دقیقی نیز با توجه به این نکته به توجیه آن روی آورده‌است:

زیر سپهبد برادرش بود و سالار گردان لشکرش بود
جهان‌پهلوان بُد بدان روزگار که کودک بد اسفندیار سوار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۴/۵-۱۹۱-۱۹۲)

^۱ نیز نک: ۱۳۸۷: ۵۶۴-۵۶۱/۱، ۱۳۷۵: ۴۶۱/۲-۴۶۸.

کم‌کم در برخی از متون پهلوی چون دینکرد (I/436/13= 5/2/12) و گزارش گمان‌شکن (۱۹۴۵: بخش ۱۰، بند ۶۷) نام اسفندیار در کنار نام زریر افزوده می‌شود. یکی دیگر از نمونه‌های اسفندیارافزایی بر روایات دینکرد رویین‌تنی وی توسط زردشت است. در دینکرد (II/641-642= 7/4/81-87) امشاسپندان به گشتاسپ در برابر پذیرفتن دین به، پادشاهی دیرپای و پسری بی‌مرگ به نام پشوتن می‌دهند، اما در وجرکرد دینی (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۶۱)، زراتشت‌نامه (بهرام پژدو، ۱۳۳۸: بیت ۱۱۷۲-۱۱۷۵)، صد در بندهش (۱۹۰۹: بخش ۴، بند ۱۱) و جاماسب‌نامه فارسی (روایات داراب هرمزدیار، ۱۹۱۱: ۲۹۲/۲-۲۹۴) رویین‌تنی اسفندیار نیز به آن دو افزوده شده است. گذشته از آن، در گزارش‌های فشرده یادگار زریران در دینکرد (-II/642= 2005: 9: 35، ۱۴۰، ۷۲، ۱۳۸۰: I/436= 5/ 3/1, 5/11/12, 643= 7/4/87-90 بندهش) و زند بهمن‌یسن (۱۳۸۵: ۱۲) اشاره‌ای به نام اسفندیار نشده است. علاوه بر دقتی، فردوسی نیز بارها اصطلاح درفش بنفش را به کار برده است. در کاربردهای فردوسی دو رویکرد ملی (= درفش کاویان) و رویکرد پهلوانی (= درفش خاندان رستم) دیده می‌شود.

- رویکرد ملی (= درفش کاویان)

۱) پس از شکست ایرانیان از تورانیان و گریختن سپاهیان ایران، گودرز به بیژن دستور می‌دهد که به سوی فریبرز رفته، اختر کاویان را از وی بستاند و به نزد او بیاورد. بیژن به نزد فریبرز رفته و درفش را از وی می‌خواهد، اما فریبرز از دادن درفش خودداری می‌کند. بیژن اختر کاویان را با شمشیر به دو نیم کرده و با نیمه آن به سوی گودرز بازمی‌گردد. ترکان با دیدن بیژن به پیکار کاویانی درفش می‌آیند. از نظر هومان نیروی ایرانیان به آن اختر است که از آن با عنوان «درفش بنفش» یاد می‌کنند:

درفش بنفش ار به چنگ آوریم جهان پیش کاووس تنگ آوریم

سرانجام بیژن با دلآوری خود درفش را به ایرانیان می‌رساند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۶/۳-۸۷/۸۷-۹۹۰-۹۶۵).

۲) کیخسرو هنگام رفتن به دژ بهمن «درفش بنفش» را به همراه دارد.

یکی تخت زرین زبرجدنگار نهادند بر پیل و چندی سوار
به گرد اندرش با درفش بنفش به پای اندرون کرده زرینه کفش
(همان، ۱۳۸۶: ۲/۴۶۴-۶۱۴-۶۱۵)

۳) در داستان جنگ بزرگ کیخسرو، افراسیاب که به کیخسرو شبیخون زده، پس از دیدن درفش کاویانی که با اصطلاح «درفشان درفش بنفش» از آن یاد شده، درفش خود را پنهان کرده و می‌گریزد:

بدید آن درفشان درفش بنفش نهان کرد بر قلبگه بر درفش
سپه را رده برکشیده بماند خود و نامداران ترکان براند
(همان، ۱۳۸۶: ۴/۲۷۶-۱۶۵۱-۱۶۵۲)

در این اصطلاح، دو نام درفش کاویانی یعنی درفش درفشان و درفش بنفش درهم ادغام شده‌است.

- رویکرد پهلوانی (= درفش خاندان رستم)

۱) پس از آنکه کیقباد به پادشاهی می‌نشیند، همراه با زال و رستم، سپاهی آراسته و با درفش کاویانی به راه می‌افتند:

به پیش اندرون کاویانی درفش جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش
رستم در اندیشه نبرد با افراسیاب، به نزد پدر می‌آید و از وی نشان و جایگاه درفش افراسیاب را می‌پرسد:

چه پوشد؟ کجا برفرازد درفش؟ که پیداست تابان درفش بنفش
در واقع، رستم از زال می‌پرسد که افراسیاب در چه جایگاهی درفش برمی‌افرازد؟ و در ادامه می‌گوید: چنان که «درفش بنفش» خاندان ما به تابندگی پیداست، باید درفش افراسیاب نیز نمایان باشد. سپس زال نشانی درفش وی را به رستم می‌دهد:

درفش سیاه ست و خفتان سیاه از آهنش ساعد وز آهن کلاه
(همان، ۱۳۸۶: ۱/۳۴۶-۳۴۷-۱۱-۲۶)

با توجه به نمونه یادشده در زیر که از ۳ درفش کاویان و بنفش و سیاه نام برده، رستم و خاندان وی نیز درفشی بنفش داشته‌اند. درفش بنفش یادشده در اینجا نیز درفش خاندان رستم است که در برابر درفش سیاه افراسیاب قرار دارد.

۲) در داستان کین‌خواهی سیاوخش از ۳ درفش کاویانی، بنفش و سیاه به طور مستقل یاد شده که «درفش بنفش» رستم در تقابل با درفش سیاه افراسیاب قرار می‌گیرد:

چو افراسیاب آن درفش بنفش نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستم ست سرافراز و از تخمه نیرم ست
... چو رستم درفش سیاه را بدید بکردار شیر ژیان بردمید

(همان، ۱۳۸۶: ۲/۴۰۲-۳۰۱-۳۰۲، ۳۰۴)

۳) هنگامی که کیخسرو به تخت شاهی می‌نشیند، خبر به نیمروز می‌رسد، زال به همراه بزرگان کابل و رستم با «درفش بنفش» به درگاه شاه می‌آیند:

به پیش اندرون زال با انجمن درفش بنفش از پس پیلتن

(همان، ۱۳۸۶: ۳/۲۶-۵)

در رزم‌نامه کنیزک (بیت ۳۶۹-۳۷۰) نیز فرامرز با درفشی ازرقی و بنفش به یاری سپاه ایران می‌آید که همان درفش بنفش خاندان رستم است:

ژ گفتگو بی، اژدهای درفش دیار دا ژ دُور، ازرقی بنفش

فرامرز چنی، مردان دستان سرکش سرهنگان، رستم پرستان

ža guftugu: bi, aždahâ-derafš / deÿâr da ža dūr, azraqi-banafš
Ferâmarz čani, mardân-e Dastân / sarkeš-sarhañân, Rûstam-parastân

جهانگیر در این گفتگو بود که درفش اژدهاپیکر کبود و بنفش از دور نمایان شد.

فرامرز با مردان خاندان دستان، سرهنگان سرکش و رستم پرستان، شتابان حاضر شدند.

با توجه به شواهد یادشده خاندان رستم نیز درفش بنفش داشته‌اند که نشان خاندان آن‌ها بوده‌است. پیشینه این درفش، به زمانی برمی‌گردد که گرشاسپ و فرزندش نریمان به حضور فریدون می‌رسند و فریدون این «درفش بنفش» را به نریمان می‌بخشد:

سزای نریمان یل همچنین بسی هدیه‌ها داد و کرد آفرین

یکی شیرپیکر درفش بنفش بدادش همه زر غلاف درفش

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۳۴، ب ۱۱۰-۱۱۱)

طبیعتاً، این درفش در کنار درفش اژدهاپیکر گرشاسپ به نریمان، سام، زال، رستم و فرامرز می‌رسد و بازتاب آن در شاهنامه و رزم‌نامه کنیزک دیده می‌شود.

۳. نتیجه گیری

درفش پیروزان /drafš ī pērōzān/ [pylwc'n] اصطلاحی است ناشناخته که تنها دو بار در متن پهلوی یادگار زریران (بند ۱۰۶، ۱۰۹) آمده است. این اصطلاح، در دست‌نویس‌ها و چاپ‌های یادگار زریران دگرنوشتی ندارد. پهلوی‌شناسان و مترجمان متن پهلوی در ترجمه‌ها و پژوهش‌های خود، همان «پیروزان» را آورده‌اند و یا آن را به «پیروز» و «پیروزی» ترجمه کرده‌اند. نقد و بررسی دست‌نویس‌ها و چاپ‌های یادگار زریران و نظرات دانشمندان نشان می‌دهد که:

با توجه به کاربرد دقیق دو واژه /pērōz/ «پیروز» و /pērōzih/ «پیروزی» در کنار پیروزان /pērōzān/ از سوی نویسندۀ یادگار زریران، پیروزان نمی‌تواند در معنای پیروز و پیروزی باشد؛ از این رو مقصود نویسندۀ یادگار زریران، واژه و معنای دیگری است. پس از بررسی چهار فرض انتساب، جنس، نقش و رنگ درباره درفش، عام‌ترین ویژگی آن یعنی رنگ، محتمل‌ترین فرض به شمار آمده و ساختار واژگانی پیروزان با توجه به هم‌پوشانی پسوندهای /-ān/ و /-ag/ در زبان پهلوی همسان با /pērōzag/ «پیروزه» (= سنگ قیمتی کبودرنگ) و به معنای «کبود و بنفش» است.

در ادامه، برای تأیید یا رد این احتمال، گزارش‌های متون اوستایی، پهلوی، عربی و فارسی در پیوند با این بخش از یادگار زریران بررسی شده که مهم‌ترین آن‌ها گزارش دقیقی طوسی است. در این گزارش، پس از مقایسه دو بخش پیش‌گویی و رویداد و کاربرد درفش کاویان با نام‌های درفش فروزنده، درفش بنفش، درفش فریدون، درفش نبیل، درفش جمشیدی و دگرنوشت‌های درفش درفشان، درفش بنیل، درفش چو نیل و درفش بزرگ، این نتیجه به دست آمده است که درفش پیروزان در اشعار دقیقی به «درفش بنفش» ترجمه شده؛ خواه این ترجمه کار خود دقیقی و خواه در منبع وی بوده باشد.

در کل، درفش پیروزان در یادگار زریران، در ساختار واژگانی، درفش پیروزه (قس: گنبد پیروزه) و به معنای «درفش بنفش» به کار رفته و مقصود از آن درفش کاویان است. بررسی درفش بنفش در اشعار فردوسی و همچنین حماسه‌های گورانی بیانگر آن است که این درفش نیز به همین نام شناخته می‌شده است. همچنین در رویکردی دیگر خاندان رستم نیز درفش بنفش داشته‌اند که در کنار درفش کاویانی و در تقابل با درفش سیاه افراسیاب کاربرد داشته است.

فهرست منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. (۱۳۷۵). *اسطوره زندگی زردشت*، تهران: نشر بابل و چشمه.
- (۱۳۹۲). *یادگار زریران*، تهران: معین.
- ابن اثیر جزری. (۱۳۷۱). *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: انتشارات علمی.
- (۱۳۸۵ ق). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالصادر.
- ابن اکفانی، محمدبن ابراهیم. (۱۹۳۹). *نخب الذخائر فی احوال الجواهر*، تصحیح: انستاس ماری کرملی، قاهره: المصریة.
- ابن بابویه، محمدبن علی. (۱۴۰۶ ق). *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم: دارالشریف الرضی.
- (۱۳۸۲). *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، ترجمه محمدرضا انصاری محلاتی، قم: نسیم کوثر.
- (۱۳۶۲ الف). *الخصال*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- (۱۳۶۲ ب). *الخصال*، ترجمه یعقوب جعفری، قم: نسیم کوثر.
- (۱۳۶۲ پ). *علل الشرائع*، ترجمه مجمدجواد ذهنی تهرانی، قم: نشر مؤمنین.
- (۱۳۸۵). *علل الشرائع*، قم: انتشارات داورى.
- ابن حمدون. (۱۹۹۶). *التذکرة الحمدونیة*، تحقیق احسان عباس و بکر عباس، بیروت: دار صادر.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. (بی تا). *تاریخ*، بیروت: دار احیاء التراث.
- (۱۳۶۳). *تاریخ*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عبدالحق بغدادی، صفی‌الدین. (۱۴۱۲ ق). *مراسد الإطلاع علی اسماء الأئمة و البقاع*، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل.
- ابن الفقیه، احمدبن محمد. (۱۴۱۶ ق)، *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.
- ابن ماسویه، یحیی بن. (۱۳۸۸). *الجواهر و صفات‌ها*، حقه و علق علیه: عماد عبدالسلام رؤوف، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۳). *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- اسدی طوسی، ابونصر محمدبن علی. (۱۳۵۴). *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
- اکبرزاده، داریوش. (۱۳۷۹). *شاهنامه و زبان پهلوی*، تهران: پایزنه.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۷ الف). *در کوی آرشان* (بیست گفتار درباره حماسه‌سرایی در ایران باختری)، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن.

- (۱۳۹۷ ب). یادداشت‌ها بر رزمنامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران)، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- (۱۴۰۰). یادداشت‌ها بر جنگنامه رستم و زنون، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن.
- ایران‌شاه بن ابی‌اخیر. (۱۳۷۰). بهمن‌نامه، ویراسته رحیم عقیقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- برونر، کریستوفر، ج. (۱۳۷۶). نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی، ترجمه سعید عریان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر بغدادی. (۱۸۶۶). فتوح البلدان، چ دوخویه، لیدن: بریل.
- بلاذری، ابی‌العباس احمد بن یحیی. (۱۴۰۷ ق). فتوح البلدان، تحقیق عبدالله انیس الطباع، بیروت: مؤسسة المعارف.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان. (۱۳۴۶). ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸). تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش و البرز.
- (۱۳۸۰). تاریخ، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: زوار.
- بنداری، فتح‌بن علی. (۱۹۷۰). الشاهنامه، تصحیح عبدالوهاب عزام، تهران: اسدی.
- (۱۳۸۲). شاهنامه فردوسی تحریر عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بندهش ایرانی، روایات امید اشاوهیشتان و جزآن (دست‌نویس ت. د. ۲). (۱۳۵۵). بخش ۱ و ۲، به کوشش ماهیار نوابی، کیخسرو جاماسب اسما، محمود طاووسی، گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۵۴-۵۵، شیراز: دانشگاه شیراز.
- بندهش فرنبغ دادگی. (۱۳۸۰). ترجمه مهرداد بهار، تهران: نشر توس.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: نشر آگاه.
- بهرام پژدو، زرتشت. (۱۳۳۸). زرتشت‌نامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. (۱۳۸۰ ق). الآثار الباقیه عن القرون الخالیة، تصحیح پرویز اذکایی، تهران: میراث مکتوب.
- (۱۳۷۴). الجماهر فی الجواهر، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، علمی و فرهنگی.
- (۱۳۷۷). آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیر کبیر.

- ترجمه تفسیر طبری. (۱۳۵۶). به کوشش حبیب یغمایی، تهران: اساطیر.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام*، تهران: سخن.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غرر السیر*، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری. (۱۹۶۳). *غرر اخبار ملوک الفرس*، تصحیح: زوتنبرگ، تهران: الاسدی.
- جنگنامه رستم و زنون. (۱۴۰۰). به کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۵). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰ الف). «درفش پهلوانان و شاهان»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۸۳۷-۸۳۹.
- (۱۳۹۰ ب). «درفش کاویان (کاویانی)»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۸۲۵-۸۳۵.
- (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف الکاتب. (۱۴۲۸ ق). *مفاتیح العلوم*، تصحیح عبدالأمیر أعسم، بیروت: دار المناهل.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- دینکرد چهارم. (۱۳۹۳). ترجمه مریم رضایی، تهران: نشر علمی.
- دینکرد ← The Complete of The Pahlavi Dinkard, ed. Madan
- دینکرد پنجم ← کتاب پنجم دینکرد.
- کتاب پنجم دینکرد. (۱۳۸۶). ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.
- دینکرد هفتم. (۱۳۸۹). ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۹۴). *فروردگ*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). *دانشنامه ایران باستان*، تهران: سخن.
- روایات د/راب هرمزدیار. (۱۹۲۲). موبد رستم مانک اون‌والا، بمبئی.
- رودکی سمرقندی. (۱۳۷۳). *دیوان*، تصحیح سعید نفیسی و ی. براگینسکی، تهران: نگاه.

زند بهمن یسن. (۱۳۸۵). ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شرفکندی، عبدالرحمن. (۱۳۸۵). فرهنگ کردی - فارسی هه ژار، تهران: سروش.
 «صد در بندهش»، صد در نثر و صد در بندهش. (۱۹۰۹). به کوشش ارواد مانکجی دابار، بمبئی.
 صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
 طبری، ابی‌جعفر محمدبن جریر. (۱۸۸۱-۱۸۸۲). تاریخ الرسل و الملوک، به کوشش دوخویه، لیدن: بریل.

طبری، محمدبن جریر. (۱۳۸۷ ق). تاریخ الامم و الملوک، تاریخ الطبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.

— (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
 عریان، سعید. (۱۳۷۱). متون پهلوی، تهران: کتابخانه ملی.
 غیبی، بیژن. (۱۳۹۰). «یادگار زیران»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۵۵-۶۲.

— (۱۳۹۵). دوازده متن باستانی، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.
 فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران (ج ۶-۷)، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، دست‌نویس‌ها:

دست‌نویس کتابخانه ملی فلورانس به نشان Ms. Cl. III. 24 (G. F. 3)، مورخ ۶۱۴ ق.

دست‌نویس فلورانس. (۱۳۶۹). چ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس، مورخ ۶۱۴ ق، با مقدمه علی رواقی، تهران.

دست‌نویس سن ژوزف. (۱۳۸۹). نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری (کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق، تهران.

دست‌نویس لندن. (۱۳۸۴). چ عکسی از روی نسخه کتابخانه بریتانیا مشهور به شاهنامه لندن ۶۷۵ ق، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران.

دست‌نویس کتابخانه توپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1479، مورخ ۷۳۱ ق.

- دست‌نویس کتابخانه عمومی لنینگراد، شم ۳۱۶-۳۱۷، مورخ ۷۳۳ ق.
- دست‌نویس دارالکتب قاهره، به نشان ۶۰۰۶ س، مورخ ۷۴۱ ق.
- دست‌نویس موزه ملی کراچی، به نشان N.M. 1957-913/3، مورخ ۷۵۲ ق.
- دست‌نویس کتابخانه توپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1511، مورخ ۷۷۲ ق.
- دست‌نویس دارالکتب قاهره، به نشان ۷۳ تاریخ فارسی، مورخ ۷۹۶ ق.
- دست‌نویس همراه با خمسۀ نظامی (معروف به سعدلو)، (۱۳۷۹)، چ عکسی از روی نسخۀ متعلق به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی مربوط به سده ۸ ق، تهران.
- دست‌نویس حاشیۀ ظفرنامه (به تصحیح حمدالله مستوفی)، (۱۳۷۷)، چ عکسی از روی نسخۀ خطی مورخ ۸۰۷ ق در کتابخانه بریتانیا، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، تهران - وین.
- دست‌نویس بایسنقری کاخ‌موزه گلستان تهران. (۱۳۵۰). کتابت جمادی الاولی ۸۳۳ ق، چ عکسی، تهران.
- دست‌نویس بایسنقری کتابخانه ملک تهران، کتابت شعبان ۸۳۳ ق.
- دست‌نویس کتابخانه نورعثمانیه در استانبول، شم ۳۳۸۴، مورخ ۸۳۴ ق.
- دست‌نویس کتابخانه دانشگاه لیدن، به نشان Or. 494، مورخ ۸۴۰ ق.
- دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن، به نشان Or. 1403، مورخ ۸۴۱ ق.
- دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 493، مورخ ۸۴۴ ق.
- دست‌نویس کتابخانه پاپ در واتیکان، به نشان Ms. Pers. 118، مورخ ۸۴۸ ق.
- دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 494، مورخ ۸۴۸ ق.
- دست‌نویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد، به نشان S. 1654، مورخ ۸۴۹ ق.
- دست‌نویس کتابخانه دانشگاه آکسفورد، به نشان Ms. Pers. C. 4، مورخ ۸۵۲ ق.
- دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن، به نشان Add 18 188، مورخ ۸۹۱ ق.
- دست‌نویس کتابخانه دولتی برلین، به نشان Or. 2° 4255، مورخ ۸۹۴ ق.
- دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 228، مورخ ۸۹۵ ق.
- دست‌نویس کتابخانه توپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1510، مورخ ۹۰۳ ق.
- دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 498، مورخ ۹۵۳ ق.

- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۷). *کاوه آهنگر و درفش کاویانی*، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران: طهوری.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- (۱۴۲۹ ق). *الکافی*، قم: دار الحدیث.
- گات‌ها. (۱۳۷۸). ترجمه ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر.
- گات‌ها ← Humbach, H., & Ichporia گزنفون. (۱۳۵۰). *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۴). *لشکرکشی کوروش*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
- ماهیار نوابی، یحیی. (۱۳۷۴). *یادگار زریران*، تهران: اساطیر.
- متن کامل اوستائی و پهلوی یسنا، دست‌نویس ر ۴۱۳. (۱۳۵۵). به کوشش ماهیار نوابی و همکاران، شیراز: دانشگاه شیراز.
- مجمل التواریخ و القصص. (۱۳۹۹). تصحیح و تحقیق اکبر نحوی، تهران: انتشارات دکتر محمد افشار و سخن.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. (۱۹۶۵). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق شارل پلا، بیروت.
- (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه رازی، ابوعلی. (۱۳۷۶). *تجارب‌الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش و توس.
- (۱۳۷۹). *تجارب‌الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- معین، محمد. (۱۳۲۶). *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- (۱۳۴۲). *یادداشت‌ها بر برهان قاطع*، تهران: کتاب‌فروشی ابن سینا.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۶). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- (بی‌تا). *البدء و التاریخ*، بی‌جا، ناشر: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ملک الشعراء بهار. (۱۳۷۹). ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد گلبن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- منصوری، یدالله. (۱۴۰۰ الف). *فرهنگ ریشه‌شناختی نام‌های فارسی میانه*، تهران: آوای خاور.
- (۱۴۰۰ ب). *فرهنگ زبان پهلوی*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد. (۱۳۶۳). *تنسوخ‌نامہ ایلخانی*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: اطلاعات.

نویری، شہاب‌الدین احمدبن عبدالوہاب. (۱۴۲۳ ق). *نہایۃ الأرب فی فنون الأدب*، قاہرہ: المؤسسة المصرية العامة.

یاقوت حموی بغدادی. (۱۹۹۵). *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.

یسنا. (۱۳۸۰). ترجمہ ابراہیم پورداود، تهران: اساطیر.

یشت‌ہا. (۱۳۷۷). ترجمہ ابراہیم پورداود، تهران: اساطیر.

“Ayādgar ī Zarērān”, Pahlavi Texts, (1897-1913), ed. J. M. Jamasp-Asanah, Bombay, pp. 1-17.

Bartholomae, C., (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Benveniste, (1932), “Le Mémorial de Zarēr”, *Journal Asiatique*, paris, pp. 245-293.

Boyce, M., (1987), “Ayādgar ī Zarērān”, *Encyclopaedia Iranica*. vol. III. p. 128-129.

Boyce, M., (1977), *A word List of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Acta Iranica, 19), Teheran Liege.

Bundahišn, *Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, (2005), ed. F. Pakzad, Tehran.

Darmesteter, J., (1892-1893), *Zend-Avesta*, Paris.

Dhabhar, E. B. N., (1949), *Pahlavi Yasna and Visprad*, ed. Bombay.

Geiger, W., (1890), *Das Yātkār-i Zarērān und sein Verhältnis zum Šāh-nāmē*, München.

Geldner, K. F., (1896), *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.

Horn, P., (1893), *Grundriss der Neupersischen Ethnologie*, Strassburg.

Humbach, H., and P. Ichaporria, (1994), *The Heritage of Zarathushtra, a New Translation of His Gatha*, Universitatverlag, C. Winter, Heildelberg.

Jamasp-Asanah, J. M., (1897-1913), *Pahlavi Texts*, Bombay.

Justi, F., (1963), *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim.

Mackenzie, D. N., (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Monchi-Zadeh, (1981), *Die Geschichte Zarēr's*, Uppsala.

Modi, J.J., (1899), *Aiyādgār-i Zarirān*, Bombay.

Molé, M., (1967), *La légende de Zoroastre*, Paris.

Nyberg, H. S., (1964-1974), *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden.

Pagliariaro, A., (1925), *Il Testo Pahlavico Ayātkār-i-Zarērān*, Rome.

Škand-Gumānik Vičār, (1945), ed. de Menasch, J. P., Suisse.

- The Complete of The Pahlavi Dinkard, (1911), ed. D. M. Madan, Bombay.
Wolff, F., (1910), Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, Strassburg.
Wolff, F., (1965), Glossar zu Firdosis Schahname, Berlin.
Xenophon, (2006), Anabasis, tr. H. G. Dakyns, Oxford.
Xenophon, (2009), Cyropaedia, The Education Of Cyrus, tr. H. G. Dakyns, Oxford.
Zand i Vohuman yasn, (1957), ed. B. T. Anklesaria, Bombay.

Pīrūzān banner

Dr. Arash Akbari Mafakher¹

Abstract

Pērōzān banner is an unknown term that have appeared only twice in the Pahlavi text of Yādgar-i Zarīrān. This term is not rewritten in Yādgar-i Zarīrān's manuscripts and editions, and Pahlavi scholars in their translations and researches have given the same "Pīrūzān" /pērōzān/ [pylwc'n] or translated it as "victorious" and "victory". In this article, after reviewing Yādgar-i Zarīrān's manuscripts and editions, and researching Pahlavi scholars' opinions with the 4 probability schemes and assumptions of attribution, material, role, and color of the banner, and examining the lexical structure, pērōzān in the grammatical structure of "pīrozeh"/pērōzag/(= blue stone) and it means "purple". Daghighi's examination of Yādgar-i Zarīrān, which uses "purple banner" as the same as "Pīrūzān banner", confirms the purple meaning of Pīrūzān and indicates another name for Kāviyānī banner. The use of purple banner instead of Kāviyānī banner in Ferdowsi's poems as well as Gūrāni's epics confirms the structure and meaning of "Pīrūzān".

Keywords:

Yādgar-i Zarīrān, Pīrūzān / Pērōzān banner, Pīrouzeh, Purpl banner, Garamikard, Kāviyānī banner.

¹ Center for the Great Islamic Encyclopedia (Center for Iranian and Islamic Studies), Mafakher2001@gmail.com